

قرآن و خرافه باوری

سید حیدر علوی نژاد

خرافه چیست و چه کسی خرافاتی است؟

پاسخ آحاد انسان ها به این پرسش بر اساس گرایش دینی، سطح سواد و نوع فرهنگ و برخی از جزئیات دیگر متفاوت خواهد بود؛ هیچ تعریفی نمی توان برای این مفهوم یافت که مورد وفاق تمام مردم، با ادیان و فرهنگ های متفاوت باشد. بی دینان، دینداران را خرافاتی می دانند؛ در حالی که دینداران یقین دارند که بی دینان با کومه فکری که دارند از دیدن حقایق بسیار مهمی در جهان هستی ناتوان مانده اند. در میان خود دینداران و بی دینان نیز اتهام به خرافی بودن گروه های رقیب مسأله ای بی سابقه نیست. دلیل اینکه از تعبیرهای خرافه و خرافاتی برضد دیگران استفاده می شود نامعقول جلوه دادن آنهاست؛ برای بر کرسی نشانیدن سخن خود.

«تعیین مرز خرافات کار دشواری است. مسافر فرانسوی در ایتالیا همه چیز را خرافی می یابد و حق هم دارد. اسقف کانتربری مدعی است که اسقف پاریس یک فرد خرافاتی است، پیروان کلیسای پرسبیتر نیز همان بر چسب را به عالیجناب اسقف کانتربری می زنند، در حالی که خود آنها را کویکرها افرادی خرافی می دانند، و کویکرها هم به نوبه خود از نظر مسیحیان خرافی ترین آدم ها به حساب می آیند.»^۱

این سخن می رساند که تعیین مرز خرافات یا تعریف آن کاری چندان آسان نیست، و در واقع یکی از مهم ترین نقاط اختلاف مذاهب و ادیان در همین زمینه است.

«در تعریف دیگری از کلمه «خرافات» که در واژه نامه ها آمده چنین می خوانیم: «هر نوع عقیده یا عمل دینی نامعقول». همین جا فوراً این سؤال پیش می آید که چه کسی تعیین می کند یک عقیده بخصوص، نامعقول است یا معقول. مشکل اینجاست که دین این یکی، از دیدگاه آن یکی، «خرافات» محسوب می شود...»^۲

در واقع این تعریف لغوی خرافه چندان راه گشا نیست، و اگر خرافه را به این معنی بگیریم در نهایت به این نتیجه می رسیم که این دین یا مذهب آن دین یا مذهب را باطل و تمام یا قسمتی از معارف و احکام آن را غیر منطقی می داند. با این وصف، بر می گردیم به همان حق و باطل قملداد کردن مذاهب از سوی یکدیگر. با این نگاه، به جای بحث خرافه، که به گونه ای در میان تمام و ملل وجود دارد، ناگزیر از بررسی مکاتب و مذاهب خواهیم بود، اما این آن چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم.

آنچه در اینجا باید در پی آن باشیم، تعریفی از خرافه است که به گونه ای مورد قبول تمام ادیان، مکاتب و انسان های تحصیل کرده و عاقل باشد. اما می دانیم که چنان تعریفی دست نیافتنی است. اما به هر حال می شود گام هایی برای رسیدن به این مقصود برداشت.

مثلاً این تعریف خرافه را ممکن است تمامی ادیان بپذیرند که: «خرافه ترس بیهوده از عوامل و مرتبط دانستن پدیده های نامربوط به یکدیگر است که رابطه بین آنها نه از نظر علم و عقل ثابت شده و نه از سوی دین تأیید شده است».

با این تعریف، یک فرد مسلمان می تواند موافق باشد؛ همان گونه که یک مسیحی یا زرتشتی؛ زیرا اگر نه عقل و نه خود این دین چیزی را تأیید نکرد خرافه بودن آن به یقین از سوی این دین امضا شده است.

مثلاً با این دید، یک مسلمان، شیعه یا سنی، می تواند بگوید نحوست عدد سیزده یک خرافه است، زیرا نه عقل و دانش و نه دین چنین مطلبی را تأیید نکرده است.

در تعریف دیگری خرافه این گونه معرفی شده است:

«وحشت غیرمنطقی یا ترس از یک چیز ناشناخته، مرموز، و خیالی؛ یک عقیده، تردید، یا عادت و

امثال آن که پایه آن ترس یا جهل است»^۳.

گوستاو جاهودا پس از آوردن این تعریف می نویسد:

«به نظر می رسد که در اینجا به اصل مطلب نزدیک تر شده ایم و نخستین چیزی که توجه ما را

به خود جلب می کند اشاره به عنصرهیجان است. این یکی از ویژگی های اساسی هر آن چیزی است

که خرافات می نامیم، و الا اثری در رفتار ما نخواهد داشت و چیز چندان جالبی هم نخواهد بود.

باورهای بسیار زیادی هستند که مردم آنها را به طور اتفاقی و بدون کوچک ترین پیوند هیجانی فرا

می گیرند، مثلاً بعضی ها ممکن است بر این باور باشند که «بلادر» (آکاژر) یک میوه درختی است که

(تصادفاً درست است)، و برخی ممکن است از طریق بی بی سی یاد گرفته باشند که اسپاگتی یک

میوه بوته ای است (که تصادفاً درست نیست) هیچ یک از اینها احتمالاً اثر قابل توجهی در رفتار ندارد.

منظور این نیست که عنصر هیجانی باید شدید و قوی باشد، بلکه باید قابل مشاهده باشد و یا بتوان به

نحوی استنباط کرد که به میزان خاصی وجود دارد»^۴.

جاهودا که تلاش می کند تعریفی پذیرفتنی از خرافه ارائه کند اعتراف می کند در واقع دست یابی

به چنان تعریفی ناممکن است؛ اما به هر حال وقتی که از موضوعی بحث می کنیم باید تصویری کلی

از آن داشته باشیم. در هنگام بحث از خرافه نیز، اگر بتوانیم تعریفی برای خرافه پیدا کنیم که این

مفهوم را روشن کند و از ابهام آن بکاهد، اظهار نظر درباره خرافاتی بودن یا نبودن برخی از باورها و

رفتارها آسان تر خواهد شد.

به نظر می رسد تعیین هدف در بررسی خرافات، کار شناخت خرافات را آسان تر خواهد کرد. مثلاً،

اگر ما به عنوان مسلمان، برای پیدایش عقاید، فرهنگ و اجتماع خویش از خرافات درباره خرافات

تحقیق کنیم، برای ما بسیار آسان خواهد بود که خرافاتی بودن یک عقیده مانند باور به قربانی شدن

مسیح، یا یک سنت یا یک عنصر فرهنگی را شناسایی کنیم و درباره آن اظهار نظر کنیم. تعریف خرافه

نیز با این نقطه نظر آسان تر خواهد بود، با اینکه همان باور ممکن است در مسیحیت خرافه پنداشته

نشود. در اینجا منظور از خرافاتی بودن آن این است که چنین باوری نه در فرهنگ تشیع جا دارد، و نه

معقول است که کسی که بی گناه است قربانی جنایات دیگران شود، او رنج و عذاب ببیند که دیگران

بخشوده شوند. «ولانتر وازره و زر آخری» در چنین بررسی در واقع هدف این خواهد بود که این باور در

مذهب تشیع و منطق قرآنی نمی گنجد.

با این نگاه به راحتی می توان گفت چه چیزی خرافاتی است و چه چیزی خرافاتی نیست.

جاهودا که در پی تحلیل روان شناختی خرافه است، و قصد دارد منشأ خرافه، علل گسترش آن و

راه های جلوگیری از آن را بررسی کند، می تواند به یک تعریف احتمالی از خرافه بسنده کرده آن گاه

ماهیت کلی آن را بیان نماید و سپس به بررسی روان شناختی، جامعه شناختی و تاریخی آن بپردازد. به همین دلیل او پس از بحث های فراوان می گوید: اما پذیرش آن برای کسانی که به آن خرافات خو کرده و دل بسته اند بسیار دشوار خواهد بود؛ واکنش تند و شدید در این زمینه چندان شگفت نیست. بنابراین خرافه به چیزی گفته می شود که توجیهی عقلانی نداشته باشد؛ روابط علی معلولی بین دو چیزی برقرار کند که هیچ گونه ربطی به هم ندارند، مثلاً ساختن خانه نو با شکستن کلنگ، بدیمن نمی شود، بلکه سفتی زمین یا وجود سنگ و عدم مقاومت لازم کلنگ را می توان علت شکستن آن دانست. چرا؟ برای اینکه نه عقلاً و نه شرعاً چنین حادثه ای به معنای بدیمن بودن آن خانه نیست، اما اگر کسی آمد و برای شما حکایت کرد:

«این خانه نو، سایه شومی بر زندگی من انداخت که تمام زندگی ام را از من گرفت، با آمدن در این خانه پدر، برادر، همسر و عمویم در طول سه سال فوت کردند، مغازه ام نیز از دستم رفت و ورشکست شدم. البته تقصیر خود من است؛ زیرا در همان آغاز کار، در همان روزاول کار، کلنگ در هنگام کندن زمین شکست، اما من غافل به آن توجه نداشتم، حالا چشمم باز شده است.»

واکنش و تحلیل شما چه خواهد بود؟ آیا در پاسخ با او همدردی کرده و تأسف می خورید که او نشانه ای به این روشنی را نادیده گرفته است و از ساختن آن خانه صرف نظر نکرده، یا بر خرافی بودن او تأسف می خورید که چرا چیزهایی را که با هم ربط ندارند به هم ربط داده؟ عامل مرگ پدر، سرطان بوده، عامل مرگ برادر بی احتیاطی در موتورسواری بوده، همسرش نیز در یک تصادف جان باخته، و عموی هشتاد ساله اش نیز به دلیل کهولت و از دست دادن کلیه ها در گذشته است، از دست دادن مغازه نیز به علت سرمایه گذاری نادرست درباره کالایی بوده که تقاضای اندک و رقابت فراوان داشته، و دیگران در زمینه مربوطه تخصص و بازاریابی بیشتری داشته اند. از نظر شرعی نیز این خانه مشکلی نداشته، نه بر روی قبرستان مسلمانان ساخته شده و نه غصبی است، و نه مال یتیم و نه موقوفه ای که به نا حق تصرف شده باشد، پس چرا باید ساختن این خانه برای آن شخص ممنوع بوده باشد و کیفری چنین سنگین برای آن تعیین شده باشد؟

بنابر این هر چیزی که علت برای چیز دیگری دانسته می شود، برای فرد مسلمان باید از یکی از دو راه ثابت شده باشد؛ عقل (دانش، تجربه و استدلال) و شرع.

عقل می گوید خود را از بام نیندازید که گردن شما خواهد شکست.

شرع می گوید انفاق، سبب گشایش در روزی و طول عمر می شود، دروغ گویی حرام و دارای کیفر اخروی و آثار منفی اجتماعی است. این مطالب برای ما پذیرفتنی است، زیرا اگر حکم عقل و شرع ثابت شود، ما روابط علی و معلولی را بین دو چیزی برقرار کرده ایم که عقل یا شرع رابطه آنها را پذیرفته است.

بنابر آنچه گذشت شاید بتوانیم خرافه را این گونه تعریف کنیم:

«هر چیزی که علم، عقل و دین آن را تأیید نکند، و مردم به آن معتقد بوده و طبق آن عمل کنند و از مخالفت با آن هراس داشته باشند، خرافه است.»

اساس تعریف خرافه به نظر می رسد در همین نکته است: رابطه علی و معلولی برقرار کردن میان چیزهایی که با هم ربط ندارند، حکم به موجود بودن چیزی که وجود ندارد و یا نفی چیزی که وجود دارد، همراه با ترس از مخالفت با آن.

گستره خرافه

برخی بر این نظرند که خرافات مربوط به قشر یا طبقه خاصی نیست، چنان که به نژاد خاصی محدود نمی شود. همه به گونه ای گرفتار خرافات هستند.

«مردمان جهان را نمی توان به دو گروه خرافاتی و روشنفکر تقسیم کرد، بلکه می توان گفت که آنها به طور کلی بیشتر یا کمتر خرافاتی هستند. نظری به تاریخ گذشته نیز مؤید همین نکته است.»^۵ همان گونه که خرافه فقط در سرزمین های خاص نیست، تمام کشورهای امروز با پدیده های خرافی سروکار دارند. کشورهای پیشرفته در صنعت و کشورهای عقب نگه داشته شده در این زمینه ها، همه به نوعی آلوده به خرافات هستند، جالب اینجاست که بیشتر خرافات با آنکه شکل و ساختاری خاص و متفاوت با بقیه دارند اما واقعیت این است که محتوا و حتی شکل مشابهی دارند.

مردم اروپا نیز مانند آسیا و افریقا از آسیب خرافات در امان نیستند، و گسترش آن نیز در این کشورها بسیار در خور توجه است. در اروپای امروز در عصر کامپیوتر و فضا، شاهد رونق چشمگیر طالع بینی و فالگیری هستیم. برآوردی حاکی است که امروزه در بریتانیا شاید حدود دوهزار نفر فالگیر حرفه ای وجود دارند که همه درآمد کلانی دارند؛ بگذریم از «ستاره ها» که درآمدشان سر به میلیون ها می زند. شمار مشتریان دائمی اینان را حدود یک میلیون نفر تخمین زده اند. روش ها متنوع است؛ از فال ورق و فال فنجان چایی تا بلوربینی و طالع بینی. در این حرفه اخیر هر چیزی، از کارت های چایی (که مورد تأیید طالع بینان جدی نیست) گرفته تا محاسبه طالع فردی به مراجعان عرضه می شود. طالع بینان و غیبگوهای مشهور، مورد توجه مطبوعات قرار می گیرند و بر صفحه تلویزیون ظاهر می شوند.

در آمریکا در اوایل دهه ۶۰ بیش از هزارنشریه، با نزدیک به بیست میلیون خواننده، ستون های طالع بینی داشتند. در انگلستان چندین مجله پاسخگوی سلیقه های مختلف در حوزه پیشگویی و غیب دانی هستند. یکی از این نشریه ها هر ماه در ۵۰۰۰۰ نسخه منتشر می شود و تیراژ بقیه جزو اسرار است. ناشران کتاب های جلد کاغذی نیز سراغ ستاره ها رفته اند و گفته می شود که یکی از آنها چاپ اول مجموعه ای از کتاب های طالع بینی را در ۷۵۰۰۰۰ نسخه انتشار داده است.

نوع دیگری از خرافات که در اروپا رواج دارد، اعتقاد به افسونگری و جادوگری است که گاه در آلمان، فرانسه، و بویژه در جنوب ایتالیا به نمونه هایی از آن بر می خوریم.^۶

شاید این ادعا که هیچ قشر و طبقه ای پیراسته از خرافات نیست، و هیچ کشوری نیز وجود ندارد که خرافات در آن راه نیافته باشد، مبالغه آمیز باشد، اما گوستاو جاهودا برای این مطلب دلایلی می آورد، از جمله اینکه خرافه علاوه بر اقشار و اصناف و نژادها، تمام سرزمین ها را نیز در بر گرفته است. دلیل چنین داوری بی تعریف خاص او از خرافات است. اما اگر در تعریف خرافات دقت بیشتری کنیم می توان مدعی شد همه خرافاتی نیستند، بلکه برخی با منطق خرد و دین، زندگی خویش را به گونه ای سامان بخشیده اند که خرافه ای در آن راه نمی یابد. وجود اشتباه غیر از وجود خرافه در برنامه زندگی انسان ها است. مگر آنکه مقصود این باشد که در همه ادیان، فرهنگ ها و آیین ها و نیز در همه کشورها اموری راه یافته اند که اصالت ندارند و جزو خرافات هستند.

خاستگاه خرافات

درباره سرچشمه و خاستگاه خرافات، دیدگاه‌های بسیار متنوعی وجود دارد؛ دیدگاه‌هایی که هر یک می‌تواند موضوع کتابی جداگانه باشد، از جمله کسانی که بسیار درباره خرافات سخن گفته‌اند روان‌شناسان هستند، برخی از آنها بر این نظرند که منشأ خرافات اشتباهات است، و برخی دیگر ناهشیار یا ناخودآگاه را منشأ خرافات می‌پندارند، و برخی دیگر پاسخ‌های شرطی را خاستگاه آن می‌دانند. اما تحلیل‌های جامعه‌شناختی نیز جایگاه خاص خود را دارد، برخی خرافات را پدیده‌های اجتماعی می‌دانند. نرسیدن به تصمیم قاطع از راه‌های معمولی، در زمان‌های حساس، یا در امور مهم یا نسبتاً مهم نیز زمینه می‌شود که برای رسیدن به «قطعیت» به خرافات پناهنده شوند.

البته شکی نیست که شیوه تفکر نیز می‌تواند خاستگاه مهمی برای پدیدآیی خرافات باشد. «قوم‌شناس بزرگ، سرادوارد تایلور... اصولاً خرافات را نوعی کاستی فکری می‌داند. در بحث از دلایل روان‌شناختی این پدیده نیز (کودنی و محافظه‌کاری غیرعملی) را از ویژگی‌های آدمی به طور اعم و (انسان وحشی) به طور اخص قلمداد می‌کند.»^۷

فیلسوف سرشناس، ارنست هگل، درخصوص پیدایش خرافات و افسانه‌ها نزد اقوام اولیه بشر معتقد است که مبدأ و اصول آنها هم از یک نیاز طبیعی ناشی می‌شود که به صورت اصل علت و معلول در قوانین عقلانی بروز کرده و به خصوص این خرافات در اثر حوادث طبیعی مانند زمین‌لرزه، خسوف و کسوف و دیگر پدیده‌ها که تولید ترس یا تهدید خطری را می‌نماید، ایجاد می‌شود...^۸

یکی از نمادهای ناآگاهی از علل در پدیدآیی خرافات، نداشتن درک درستی از علیت است؛ ویلهلم وونت می‌نویسد:

«علیت به معنایی که ما در نظر داریم برای انسان ابتدایی مطرح نیست، اما اگر در هر حال بخواهیم از علیت در محدوده تجارب او گفت و گو کنیم تنها چیزی که می‌توان گفت این است که وی زیر سلطه جادویی قرار دارد، و این نیز خود بر نیروهای عاطفی استوار است نه بر قوانین حاکم بر ارتباط اندیشه‌ها. علیت اساطیری و جادوی عاطفی را همان قدر می‌توان بی‌تغییر و ثابت فرض کرد که علیت منطقی متکی بر توالی نظام دار ادراک‌ها و اندیشه‌ها را پرنوسان و بی‌نظم بدانیم.»^۹

لیمان نیز بر آن است که خرافات، گونه‌ای از اشتباه است:

«تمام باورهای خرافی که در این نوشته سعی کردیم بافت طبیعی آنها را توضیح دهیم، در آغاز فقط تفسیرهای غلطی از پدیده‌هایی بودند که با دقت کافی مورد مشاهده قرار نگرفته بودند.»^{۱۰}

لرد چسترفیلد، در یکی از نامه‌های خود به فرزند خویش یادآور می‌شود که این خرافات ناشی از نادانی یا سفاهت است.^{۱۱}

پرداختن به هر یک از نظریات و نقد و بررسی آنها در مجال یک مقاله نیست، بویژه که برخی از دیدگاه‌ها از اساس قابل نقد هستند و برخی دیگر بر پیش‌فرض‌های نادرست بنا شده‌اند، و برخی از این نظریات نیز اگر چه در کلیات می‌توانند بخشی از حقیقت باشند، اما در مثال‌ها و بیان نمونه‌ها به بیراهه رفته‌اند. اما واقعیت این است که هر کدام از این تلاش‌ها مسئله را از زاویه‌ای خاص نگریسته و درباره آن سخن گفته‌اند، و به همین دلیل نمی‌توان گفت یکی از این نظریات، درست‌ترین و جامع‌ترین است و بقیه نادرست، اما شاید به جرأت عکس قضیه را بتوان گفت؛ یعنی اینکه

هیچ کدام از این نظریات کامل نیستند، مانند داستان فیل در تاریکی که مولانا جلال الدین بلخی آن را در مثنوی آورده است.

خرافات در روان افراد جوانه می زنند، در جامعه شکل می گیرند و گسترش می یابند و به صورت عناصری از فرهنگ، رفتار اجتماعی را شکل می دهند و روان و تفکر انسان با آنها درگیر می شود. آسان کردن کار تفکر و تحلیل عامیانه پدیده ها و علت تراشی ها به جای علت یابی درباره پدیده های طبیعی و فوق طبیعی، سبب اعتقاد به اموری می شود که بر تمام گستره باورها و برنامه های زندگی برخی انسان ها سایه می افکند. از نظر قرآن، جهل، تقلید کورکورانه، تفکر نکردن، و پیروی از خواسته های نفس از عوامل جدی خرافات است.

اما باید پذیرفت که هیچ بذری در زمین نامساعد نخواهد رویید. فطرت، طبیعت و امور شبه غریزی در انسان، زمینه اصلی ظهور خرافات است. شاید خواننده عزیز چهره درهم کشد که فطرت چرا؟ فطرت به عنوان سرچشمه ناب ترین و اصیل ترین باورها، نمی تواند و نباید زمینه رشد آرایش ها و ویروس های خرافات باشد.

اما همین سرچشمه نیز ممکن است گل آلوده شده جان انسان را به آلودگی شرک آمیزترین و خرافی ترین باورها مبتلا کند. مثلاً فطرت انسان او را به سمت پرستش نیرویی برتر راهنمایی می کند که یکتا و مدیر و مدبر است، و قدرتی فراتر از آن وجود ندارد. اگر همین سرچشمه نیاز به پرستش نبود، در طول تاریخ یک انسان پرستش گر نیز پیدا نمی شد، ولی همین احساس نیاز جدی به پرستش زمینه آن شد که برخی از انسان ها اجتماعات، ماه، خورشید، دریا و یا انسان های فانی یا برخی از پدیده های مصنوع دست خود انسان را به عنوان معبود جا بزنند. مانند کودکی که به طور غریزی پستان پرشیر را می مکد، اما نیاز به مکیدن، او را دچار فریبی به نام پستانک می سازد. فطرت خداجویی انسان نیز او را به سوی پرستش بر می انگیزاند، اما انحراف اجتماعی و راهنمایان نادان یا متجاهل، به جای اینکه پستان حقیقت را به دهان او بگذارند، پستانک خرافات را در دهان او نهاده او را «ساکت» می کنند.

این باورهای غلط نیز از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود، همان گونه که اعتقادات درست نیز می تواند از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.

قرآن گرفتن باورهای خرافی را از نسل گذشته تقبیح می کند. یکی از نمونه های آشکار خرافات این است که چیزهایی را که نه در عقل و نه شرع، منعی از خوردن و استفاده کردن از آن وجود ندارد، بر خویش تحریم کنیم، خداوند در این زمینه هشدار می دهد که حلال ها را بر خویش تحریم نکنید. بدی و بدکاری نیز از چیزهایی است که شیطان انسان را به آن فرا می خواند، تا انسان چیزهایی را که دستور خدا نیست، به عنوان سخن خدا و فرمان دین بپذیرد؛ چیزهایی که هیچ دلیل و علمی برای شرعی بودن آن وجود ندارد.

هنگامی که پیامبران و عالمان ربانی با چنین خرافاتی به رویارویی برخیزند و مردم را از این خرافات برحذر بدارند، پاسخ جاهلانه ای دریافت می کنند: پدران ما چنین کردند، ما نیز همان را انجام می دهیم! آیا این توجیه منطقی است؟ حتی اگر پدران آنان از ترازوی خرد استفاده نکرده و راه راست را نیافته باشند:

«يا أيها الناس كلوا مما في الأرض حلالاً طيباً و لا تتبّعوا خطوات الشيطان إنّ له لكم عدوّ مبين. إنّما يأمركم بالسوء و الفحشاء و أن تقولوا على الله ما لا تعلمون... و إذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا أولوكان آباؤهم لا يعقلون شيئاً و لا يهتدون. و مثل الذين كفروا كمثل الّذى ينطق بما لا يسمع إلّا دعاء و نداء صمّ بكم عمى فهم لا يعقلون» بقره/۱۶۸-۱۷۱

«و إذا فعلوا فاحشاً قالوا وجدنا عليها آباءنا و الله أمرنا بها قل إنّ الله لا يأمر بالفحشاء أتقولون على الله ما لا تعلمون. قل أمر ربّي بالقسط و أقيموا وجوهكم عند كلّ مسجد و ادعوه مخلصين له الدين كما بدأكم تعودون» اعراف/۲۸ و ۲۹

آنچه در این آیات قابل توجه است این است که قرآن این باورها را تنها به این دلیل که از پدران آنها برای ایشان به میراث مانده نقد و نفی نمی کند، بلکه آن دسته از باورهایی را که پدران شان بدون خردورزی داشته اند و به ارث گذاشته اند مورد نقد قرار می دهد، به بیان دیگر قرآن سنت های فرهنگی را تنها به این دلیل که سنت و امری فرهنگی به جا مانده از نسل گذشته است ناپسند و ناروا نمی شمارد، زیرا نسل امروز می تواند از خوبی ها و روشن بینی های نسل گذشته بهره برده کجی و کاستی های آن را راست و تکمیل کند. آنجا که میراث فرهنگی گذشته معقول، پذیرفتنی و خردمندانه و فطرت پسندی باشد، هیچ نکوهشی بر آن نیست:

«أم كنتم شهداء إذ حضر يعقوب الموت إذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدي قالوا نعبد إلهك و إله آبائك إبراهيم و إسماعيل و إسحاق إلهاً واحداً و نحن له مسلمون» بقره/۱۳۳

اعتقاد توحیدی نیز می تواند از پدران موحد به فرزندان منتقل شود، با این فرق که چنین اعتقادی هم خود بر اساس خرد و فطرت استوار است و هم پدران موحد این باورها را بر اساس تعقل و فطرت پذیرفته و به فرزندان خویش آموزش داده اند؛ همان کاری که همه پیامبران انجام می دادند، یعنی پیروی از خودشان را فقط با وجود بصیرت روا می شمردند؛ زیرا ملاک درستی باورها و برنامه ها این است که بر اساس آگاهی و بصیرت باشد، و گرنه از شرک در امان نخواهد ماند:

«قل هذه سبيلي أدعو إلى الله على بصيرة أنا و من اتبعني و سبحان الله و ما أنا من المشركين» يوسف/۱۰۸

طالع بینی

بازار طالع بینی امروزه بسیار گرم است، چاپ ده ها کتاب تازه و کهن با عناوین طالع بینی چینی، هندی، ژاپنی و کتاب های فراوان تعویذ نویسی، نشان از وجود علاقه فراوان مردم دارد. با اینکه این چیزها هیچ انسان فرهیخته و تحصیل کرده ای را نمی تواند قانع کند، اما تعداد فراوان افراد باسواد، بویژه زنان، که به این امور رو می آورند تأسف آور است. در فرهنگ اسلامی نیز کهنات، سحر و طیره (فال بد زدن) به شدت ممنوع شده است. جادو بی تردید حرام، و ساحر و کاهن کافر خوانده شده است.

برخی از مردم نیز برای درمان بیماران شان یا یافتن گمشدگان یا جلب محبت دیگران و... به جای مراجعه به پزشک و دعا به درگاه خداوند، به طالع بینی و تعویذ رو می آورند که هیچ منطق و آگاهی در این مراجعات به چشم نمی خورد و مراجعه به فال بین، تعویذ نویسی و یا جادوگر، هنوز، اگر چه نه به شدت گذشته، امری رایج و معمول است.

فال بینی، از نظر روان شناسی دست کم دو نکته را در بردارد:

۱. احساس نیاز به اطلاع از پشت پرده؛ پشت پرده زمان یا مکان! بویژه برای کسانی که «حال» مطمئن ندارند، و گذشته هاشان با امید و آرامش لازم سپری نشده است، می خواهند بدانند فردا چه می شود؟ شغل همسر، فرزند، یا موقعیت اجتماعی شان چگونه خواهد بود؟ نیاز به آرامش که فقط در سایه مبهم و اجمالی از آینده میسر است.

۲. انسان که فال می بیند، یعنی به فال بین مراجعه می کند، تلویحاً پذیرفته است که اطلاع از پس پرده زمان و مکان برای برخی ممکن است، و نه تنها ممکن، بلکه واقعیتی است که اتفاق نیز می افتد. هر یک از انواع فال ها، از ابزاری استفاده می کند، اما گاه ابزار ملموس و محسوس است، مانند قهوه و یا کتاب حافظ یا کف دست و قیافه، و گاه نامحسوس است، اما قابل شناخت اعتباری، مانند ایام و شهر. متولد کدام روز از کدام ماه هستید؟ و در کدام سال متولد شده اید؟ سال مار؟ نهنگ؟ سگ، یا موش؟ شما در این زمینه به من اطلاعاتی بدهید تا من به شما بگویم که شما که هستید، چه هستید، و رشد و ترقی شما در چه کاری است، خطرات برای شما در کدام سال عمر و در چه کارهایی است؟ برای روشن شدن اینکه هر روش چه اندازه به حقیقت نزدیک است باید هر یک را جداگانه بررسی کرد:

در مقدمه کتاب خزائن الاسرار (علوم غریبه) آمده است:

«اما بعد چون کافه ما از خواص و عوام در تحصیل عزت و سعادت و دولت و حصول مراد و قضاء حوائج و انجام مطالب و ادای قرض و شفای مرضی و رفع هموم و غموم و پریشانی و برآمدن حاجات کلیه و حصول مرادات مهمه و سایر مطالب مشروعه، محتاج بودند به علم و اطلاع بر بعضی از مجریه از آیات متواتره قرآنی و اسماء جلاله سبحانی و برخی از اوراد و اذکار و ختوم دعوات مستجابه ربانی و آگاهی به رمل (علم پیش گوئی) و اسطرلاب (کشف بعضی از مسائل و احکام مربوط به نجوم) و ... اسم اعظم و بر چند اقوال و انجام دادن آن و علوم جفر جامع که علم حروف و اعداد است تسخیر ارواح و ملائکه و اجنه و بعضی از علوم غرائب کثیر الفوائد می باشد.

لذا بنده ... بر خود لازم دانسته که این مجموعه که به نام خزائن الأسرار، تألیف از کتب معتبره و نفیسه با کمال دقت و با ملاحظه اسانید نموده ام، الحق، اعظم اند و بعضی از آنها را به حقیر به تجربه رسانیده ام.» ۱۲

نیازمند بودن مردم از یک سو و ... یک کتاب و این همه کارگشایی! عزت، سعادت، دولت، حصول مراد، قضاء حوائج، انجام مطالب، ادای قروض و شفای مرضی و ... در خور توجه است. و چنین کتابی طبعاً بسیار ارزشمند خواهد بود!

در این کتاب برای هر بیماری و هر مشکل فردی و اجتماعی راه حلی وجود دارد. مثلاً برای خوب زندگی کردن در خانواده برای زن یا شوهر مهم نیست که چقدر یکدیگر را دوست داشته باشند یا درک کنند، مهم آن لوحی است که باید تهیه شود و برای ایجاد دوستی یا دشمنی از آن استفاده شود ... برای رونق اقتصادی لازم نیست کاری صورت پذیرد، یا توسل و دعایی در نزد خداوند انجام شود، کافی است طلسمی را که این کتاب پیشنهاد می کند مورد استفاده قرار گیرد. و گاه چنان مراجعه کننده با زیرکی خام می شود که گویی این طلسم دعا است و شرع هم آن را تأیید کرده است.

بیماری و شفا

بیماری دوگونه است؛ بیماری جسم، و بیماری روح، که هر دو نیاز به درمان دارد. شفا در قرآن به هر دو معنای بازیافتن سلامتی جسمی و روحی به کار رفته است. در مورد شفای جسمی، از قول حضرت ابراهیم(ع) نقل شده است که فرمود:

«و إذا مرضت فهو يشفين» شعراء/۸۰

و هنگامی که بیمار شوم، (او) شفایم می دهد.
و درباره زنبور عسل می فرماید:

«يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس» نحل/۶۹

از درون شکم آنها (زنبور عسل) نوشیدنی (عسل) با رنگ های مختلف خارج می شود که در آن برای مردم شفاست.

در مورد شفای معنوی و روحی نیز فرموده است:

«يا أيها الناس قد جائكم موعظة من ربكم و شفاء لما في الصدور» یونس/۵۷

ای مردم! بی تردید موعظه و اندرز از سوی پروردگارتان برای شما رسیده که در آن شفای (بیماری هایی است که) در سینه های شما است.

و در مورد دیگر می فرماید:

«و لوجعلناه قرآناً أعجباً لقالوا لولا فصلت آياته ءعجى و عربى قل هو للذين آمنوا هدى و شفاء و

الذين لا يؤمنون فى آذانهم وقر و هو عليهم عمى أولئك ينادون من مكان بعيد» فصلت/۴۴

اگر آن را قرآن عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن، عجمی از پیامبری عربی؟! بگو: این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و شفاء است، ولی کسانی که ایمان نمی آورند، در گوش هاشان سنگینی است و گویی نابینا هستند، و آن را نمی بینند؛ آنها (گویی) از راه دور صدا را می شنوند!

در این آیه اگر چه «شفاء» مطلق است و می تواند شامل شفای جسمی نیز باشد، اما به دلیل قرینه هدایت، مراد از آن شفای روحی است، بویژه که در مقابل، دل های بیمار کسانی مطرح است که ایمان نمی آورند، که در مورد کفار، بیماری دل و روح مطرح است، و گرنه از نظر جسمی ممکن است بیماری نداشته باشند.

«و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين و لا يزيد الظالمين إلا خساراً»

اسراء/۸۲

از قرآن آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل می کنیم، و ستمگران را جز زیان نمی افزاید. در اینجا نیز، به قرینه ایمان، منظور از شفا، شفای روحی و معنوی است، اگر چه ممکن است شفای جسمی نیز منظور باشد، اما برای حمل این واژه بر شفای جسمی دلیل لازم است. شفای روحی و معنوی، هم رسالت قرآن است و هم قرآن برای آن آمده است، اما آیا قرآن برای این نیز آمده که به جای دارو عمل کند و سرما خوردگی ما را شفا بدهد؟

بی هیچ تردیدی قرآن مقدس است و متبرک، و بی هیچ شکی دعا و توسل به مقدسات برای برآورده شدن نیازها مورد تأیید و تأکید دین است، اما آیا قرآن برای این نازل شده است که آیات آن را

تعویذ درست کنند؟ شفای جسمی دانستن برکت قرآن، نوعی محدود کردن هدف اصلی قرآن نیز هست.

علاوه، به فرض آنکه شفای جسمی منظور باشد، باید چند و چون استشفای نیز از خود قرآن، پیامبرگرمی اسلام، یا امامان معصوم برسد، اما آنچه به عنوان دعانویسی انجام می شود هیچ سند معتبری ندارد.

درمان بیماران و فال بینی

بیماری برای اشخاص و بستگان آنان نگران کننده است، گاه بیماران یا کسان آنها نزد فال بین می روند. فال بین از «روش های احوال مرضی و تجارب حکما» استفاده می کند و به جای اینکه بپرسد مریض زن است یا مرد، چند سال دارد، عوارض بیماری و آثار آن چیست؛ از او می پرسد: نام مادر مریض چیست؟ در کدام روز هفته بیمار شده؟ نام مادر مریض را به حساب جمل حساب می کند، سه تا سه تا طرح می کند (یعنی کنار می گذارد) تا در آخر چند عدد بماند. اگر چنانچه در روز شنبه بیمار شده، اگر یکی بماند، می میرد، دو بماند، طول کشد، سه ماند، به شود. اگر روز یکشنبه بیمار شده، اگر یکی بماند زود به شود، دو ماند طول کشد، سه ماند بمیرد و...

این مهم نیست که بیمار چه بیماری دارد، بلکه مهم این است که در چه روزی مریض شده و نام مادرش چیست. مثلاً اگر دو نفر در روز سه شنبه مریض شده باشند و به طور اتفاقی، نام مادر هر دو زهره باشد، هر دو در یک زمان مشخصی شفا خواهند یافت یا خواهند مرد، مهم این نیست که سرطان دارد یا سرما خورده، مهم نام مادرشان و روزی است که در آن بیمار شده اند.

این روش حکما است. اما از کدام دسته از این حکیمان نقل شده است؟ طبیبان که در گذشته نیز به جای نام و نام مادر مریض، نبض او را گرفته و زبان و چشمان و... بیمار را نگاه کرده و درد او را تشخیص می دادند. پس این روش از کجاست؟

حکیم به معنای فیلسوف که اصلاً کارش این نیست، بلکه درباره وجود، ماهیت، جوهر و عرض و امثال آن بحث می کند. پس این روش، روش حکما نیست، و آوردن نام حکیم برای معتبر جلوه دادن این مطالب نامربوط است.

طیره (فال بدزدن)

«طیره» مصدر است، از ریشه طیر، مانند خیره، و به نظر سید شریف جرجانی که در دانش صرف زبان عربی از بزرگ ترین صاحب نظران است، بر این وزن غیر از همین دو مصدر، یعنی طیره و خیره نیامده است. ۱۳

علامه تهانوی درباره طیره نوشته است:

«طیره، فال بد است. سید شریف در شرح مشکاة نوشته است: گفته شده که فال عام است، در هر چیزی که خوب باشد و سبب شادی، یا بد باشد، اما طیره خاص است و فقط در آنچه که بد است استعمال می شود. در اصل، طیره به انواع پرندگان و حیوانات بوده، گویا آنان می پنداشته اند که این امور در جلب منفعت یا دفع شرور و زیان ها مؤثر هستند؛ اما پیامبر آنان را از این کار باز داشت.

قاضی گفته است: عیافه به معنای زجر است، و آن تَفأل به نام پرندگان است، مثلاً درباره عقاب به عقوبت، و درباره غراب (کلاغ) به غربت، و درباره هدهد به هدی (هدایت) تَفأل می زدند. تفاوت عیافه و طیره در این است که اولی گاه در مورد فال بد است و گاه در مورد فال نیک، اما طیره فقط در فال بد به کار می رود. طیره در مورد نحس پنداشتن پرندگان است، که گاهی برای تشاؤم در غیرپرندگان نیز به کار می رود. ۱۴.

در زبان فارسی کهن، طیره را به معنای آزرده و شرمندگی و آزرده و شرمسار نیز گفته اند، ۱۵ که آن معانی در اینجا مورد نظر نیست.

علامه ابن منظور نوشته است:

عرب ها طيور (پرندگان) را نکه می داشتند و با آنان تطير (تَفأل) می زدند، و به همین جهت شومی و نحوست را طير، طائر و طیره می گفتند. چون به انواع طيور فال بد می زدند. خداوند به زبان پیامبر خویش (ص) به آنان اطلاع داد که این گونه کارها بیهوده و باطل است. و به همین دلیل رسول خدا فرمود: «لاعدوی و لاطیره و لاهامه».

تطير، به فال بد گرفتن و نحس دانستن چیزی است. در اصل به معنای سخن، فعل یا چیزی دیدنی است که مورد پسند نباشد، عرب ها با به پرواز درآوردن برخی از انواع پرندگان یا برخی حیوانات دیگر، فال می زدند، اگر پرندگانی که به پرواز در می آوردند به سمت راست می رفتند، آن را مبارک تلقی می کردند، به سفر مورد نظر خویش می رفتند و کارهای مورد نظر خویش را انجام می دادند، اما اگر آن پرنده یا حیوان به سمت چپ می رفت، از آن سفر صرف نظر می کردند و کار مورد نظر را انجام نمی دادند و آن را شوم می پنداشتند.

این عمل در بیشتر اوقات، آنان را از کارها و برنامه های مهم زندگی شان باز می داشت، به همین سبب شرع آن را ابطال کرده و از آن نهی کرد و طیره را ممنوع قرار داد؛ و گفت این چیزها هیچ سود یا زبانی ایجاد نمی رساند. و این منظور سخن پیامبر (ص) است که فرمود: لاطیره، یعنی نحوست و شوم گرفتن (فال بد زدن) واقعیت ندارد.

و در حدیث دیگر فرمود: الطیره شرک، یعنی اعتقاد به سود و زیان رساندن طیره و عمل به مقتضای آن شرک است، زیرا برای آن در جهان فعل و ایجاد اثر قائل شده است. ۱۶

طیره در قرآن

پیش از هر چیز باید دانست که پدیده طیره دیرینه بسیار دارد و یادگار روزگاران کهن است؛ روزگارانی که درک روابط علی - معلولی بین پدیده ها به شکل واضحی شناخته نشده بود، و یا به دلیل باورهای نادرست جهان شناختی، پدیده های اجتماعی و طبیعی را به عوامل موهوم نسبت می دادند.

امروز که هم شناخت ما از روابط طبیعی بین پدیده های اثر گذار و اثر پذیر بهتر شده وهم پا به پای تکامل درک بشر، آیین توحیدی نیز دقیق ترین آموزه های خویش را درباره جهان، انسان و روابط بین پدیده های هستی در اختیار بشریت گذاشته است، واقعاً وجود خرافاتی از این دست هرگز توجیه پذیر نیست.

«راست آمد و نیامد» دانستن برخی از کارها برای افراد یا خانواده ها یکی از عجیب ترین سنت های خرافی است که در میان ملل و اقوام گوناگون وجود دارد، همان گونه که شومی و نحوست برخی از اشیاء، اعداد و روزها نیز چنین است.

اگرچه طیره یا فال بد زدن، یکی از صورت های خرافات است، اما برخی خرافه را طوری تعریف کرده اند که مهم ترین مصداق آن طیره خواهد بود. مثلاً آنان که در تعریف خرافه ترس از عوامل موهوم را عمده می دانند، در واقع باید مهم ترین مصادیق آن را همین فال بد زدن بدانند.

تاریخ پیدایش این پدیده نیز، هم قدیمی است و هم شرک آمیز، چرا که قرآن این پدیده را به اقوام گذشته در روایاتی با انبیا(ع) نسبت می دهد. آنان به انبیا فال بد می زدند و بسیاری از مصائبی را که به هر دلیلی دچار آن بودند، به علت حضور و شومی پیامبران الهی در میان شان می پنداشتند، یا دست کم برخی از دشمنان زیرک رسولان الهی که نان و نامشان به خطر می افتاد این عقیده را بر سر زبان ها می انداختند:

«قالوا إنا تطيرنا بكم لنن لهم تفتنوا لنرجمنكم و ليمسناكم منا عذاب أليم. قالوا طائرکم معکم ائن ذکرتم بل انتم قوم مسرقون» یس/۱۹-۱۸

کافران در رویارویی با حضرت صالح (ع) می گفتند:

«قالوا اطيرنا بك و بمن معك قال طائرکم عندالله بل انتم قوم تفتنون» نمل/۴۷

و در مواجهه با حضرت موسی(ع) نیز چنین بودند:

«فإذا جاءتهم الحسنه قالوا لنا هذه و إن تصبهم سيئه يطيروا بموسى و من معه ألا إنما طائرهم

عندالله و لكن أكثرهم لا يعلمون» اعراف/۱۳۱

دشمنان پیامبران یا نمی دانستند و شومی حوادث را به پیامبران الهی نسبت می دادند و یا آگاهانه و برای تحریک افکار عمومی. اما از نظر قرآن «طائر» هر شخصی همان نامه اعمال اوست:

«و كل إنسان أزرناه طائره في عنقه و نخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً. اقرأ كتابك كفى

بنفسك اليوم عليك حسيباً» اسراء/۱۴-۱۳

معنای این سخن این است که هر کس شومی عمل خویش را به گردن دارد، این اعمال شخص است که یا شوم است و یا برعکس، سبب خوشبختی و سعادت.

این آیات از سویی قدمت طیره را می رساند، که یکی از شایع ترین انواع خرافات است و از سویی می رساند که پیامبران در برابر خرافه و خرافه پرستی ایستاده بودند.

طیره در روایات

در روایت معروفی از رسول اکرم(ص) طیره نفی شده، اما فال، به معنای فال نیک زدن نهی نشده است، زیرا اسلام نمی خواهد مردم به بهانه های سست از انجام کارها، سفرهای ضروری و مصالح و منافع خویش محروم شوند، بلکه دوست دارد آنچه که به مردم روحیه داده و آنان را به انجام تلاش و رسیدن به مصالح شان تشویق می کند مورد توجه مردم قرار گیرد، به همین سبب فال بد که مانع کار و تلاش است، ناروا، حرام و نکوهیده است، اما فال نیک، که شوق برانگیز و سبب تلاش و امیدواری است، ستایش شده است. این روایت در منابع روایی و فقهی شیعه و سنی نقل شده و برای تمام مسلمانان حجت و لازم الاتباع:

ابوهریره از پیامبر روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«لاطيرة و خيرها الفال، قالوا يا رسول الله و ما الفال، قال الكلمة الصالحة يسمعها أحدكم» ۱۷.
انس از پیامبر نقل کرده که فرمود:

«لاعدوى و لا طيرة و يعجبني الفال الكلمة الطيبة و الكلمة الصالحة» ۱۸

سرایت و فال بد حقیقت ندارد، اما فال نیک، یعنی سخن زیبا و دل انگیز و سخن شایسته مرا شگفت زده و خوشحال می کند.

در روایت دیگری کسی طیره را نزد پیامبر مطرح می کند. حضرت در پاسخ می فرماید:

«أحسنها الفال، و لاتردّ مسلماً، فإذا رأى أحدكم ما يكره فليقل: اللهم لا يأتي بالحسنات إلا أنت، و لا يدفع السيئات إلا أنت، و لا حول و لا قوة إلا بك» ۱۹.

روایات بسیار دیگری نیز در این زمینه مطرح است که نزدیک به همین مضامین در آنها دیده می شود. ۲۰

طیره شرک است!

شاید این تعبیر شدید ترین تعبیری باشد که ما را به دوری و خودداری از طیره فرا می خواند، زیرا دوری از طیره مساوی توحید است و گرایش به طیره از مصادیق شرک.
از رسول خدا روایت شده که فرموده:

«الطيرة شرک» ۲۱.

فال بد زدن با پرندگان (و امثال آن) شرک است.

«من رده الطيرة عن حاجته فقد أشرك» ۲۲.

کسی که فال بد زدن او را از رفتن به دنبال نیازهایش باز بدارد، شرک ورزیده است.

«من خرج يريد سفرأ فرجع من طير فقد كفر بما أنزل على محمد» ۲۳.

کسی که از منزل خویش به قصد سفر بیرون برود، و به سبب طیره (از سفر منصرف شده و) برگردد، به آنچه که بر محمد نازل شده (یعنی به قرأ) کفر ورزیده است.
در روایات اهل بیت (ع) نیز بر نکوهش طیره و مخالفت با آن تأکید شده و بابی از روایات با این عنوان گشوده شده است:

«باب استحباب ترک التطير و الخروج يوم الأربعاء و نحوه خلافاً على أهل الطيرة، و توکلاً على

الله» ۲۴.

در تحف العقول از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: هنگامی که فال بد زدی (آن را نادیده انگاشته و) بگذر، و هنگامی که گمان کردی، بر اساس آن داوری مکن.

از موسی بن جعفر (ع) روایت شده که فرمود: آنچه که (به زعم عرب جاهلی و اهل طیره) برای مسافر شوم می باشد، پنج چیز است: کلاغی که از سمت راست قار قار کند، و سگی که دم خویش را تکان دهد، گرگی که بر روی دم نشسته و به سمت مسافر زوزه کشد و سپس از جایش بلند شود و دوباره بنشیند و سه مرتبه این کار را تکرار کند. و آهویی که از سمت راست به سمت چپ برود، و جعدی که فریاد بزند... کسی که از این امور چیزی به دل خویش راه بدهد، باید بگوید: «ای پروردگار

من از شر آنچه که در ذهن خویش می یابم به تو پناه می برم، پس مرا نگاهدار!» پس از شر این امور مصون خواهد ماند. ۲۵

توکل؛ راه حل مسأله

عقل و شرع به بی اثربودن طیره حکم می کند، اما عده ای با فال بد زدن ها چیزهای حلال و پاکیزه را برای خویش حرام می کنند که به شدت در شرع منع شده است، اما چنان که در روایات آمده، مردم به هر حال آسوده از فال بد نیستند، برخی از امور به اصطلاح دل آنها را می لرزاند:

از پیامبر (ص) روایت شده:

«ثلاثة لا يسلم منهن أحد: الطيرة و الظن و الحسد. فإذا تطيرت فلا ترجع، و إذا حسدت فلا تبغ، و إذا

ظننت فلا تحقق» ۲۶

هیچ کس از طیره، گمان، وحسد خالی نیست، هرگاه فال بد زدی برای فال بد از سفر (و کاری که داری) بازگرد، هنگامی که حسد ورزیدی ستم مکن، و هنگامی که گمان کردی بر اساس گمان عمل مکن.

از سویی، به دلیل حکم شرع می خواهند به این فال بد توجه نکنند، راه جمع بین این حالت روانی و حکم شرع، توکل به خدا است که همه امور در دست قدرت اوست:

بر اساس روایت دیگری پیامبر (ص) فرمود:

«کفاره طیره توکل است» ۲۷

در حدیثی دیگر آمده است که خداوند اثر آن را با توکل از میان می برد. ۲۸

طیره یا فال بد زدن و کلاً خرافات، جدا از فشار فرهنگی، نوعی حالت روانی نیز هست؛ یعنی هر قدر که شخص بیشتر به فال بد زدن ها و نحوست ها توجه و اعتقاد داشته باشد، بیشتر منتظر عواقب آن است، یا دست کم، از امور زیادی پرهیز می کند و برای خویش محرومیت به بار می آورد. بنابراین، خود شخص است که با جدی گرفتن فال بدها، زندگی را بر خویش دشوار کند، یا بر عکس، با بی توجهی به آن زندگی آسان و مورد پسند خدا و پیامبر داشته باشد. شاید منظور امام صادق (ع) که به نقل از پیامبر فرمود: کفاره طیره توکل است، همین معنی باشد.

در روایت دیگری می خوانیم که امام صادق (ع) فرمود:

«الطيرة على ما جعلها، إن هونتها تهوتت، و إن شددتها تشددت، و إن لم تجعلها شيئاً لم تكن

شيئاً» ۲۹

اثر فال بد به دست شما است؛ اگر آن را سست گرفتی سست است، و اگر سخت گرفتی سخت است و اگر کاملاً بی توجهی کرده و برای آن اثری قائل نشدی کاملاً بی اثر است.

شاید معنای این حدیث نبوی هم همین باشد:

«لاطيرة، و الطيرة على من تطير» ۳۰

فال بد واقعیت ندارد، فال بد بر کسی است که فال بد بزند.

شانس

در موارد بسیاری رویدادهای شگفت رخ می دهد که از آنها با عنوان خوش شانس یا بد شانس یاد می شود. مثلاً در یک خانواده سفره پهن است، همه اعضای خانواده بر سر سفره نشسته اند، پسر کوچک خانواده از جای خود برمی خیزد، برادر بزرگ تر به دنبال او، پدر کنجکاو نگران می شود که چرا این دو پسر از سر سفره بلند شدند؟ او هم بیرون می رود، مادر نگران می شود، مبادا پدر عصبانی شده و بچه ها را تنبیه کند؟ او نیز بیرون می رود، دختر خانواده نیز نگران و کنجکاو بیرون می رود، درست هنگامی که همه اعضای خانواده بیرون رفته اند، سقف اتاق فرو می ریزد.

این یک حادثه واقعی است، اما چگونه قابل توجیه است؟ هیچ یک از اعضای خانواده آسیب ندیده، و جالب اینجاست که بیرون رفتن پسر کوچک خانواده در آن زمان، هیچ دلیل خاصی نداشته است... اولین کلمه که به ذهن مردم عادی برای توجیه این کار می رسد این است که آن را شانس و طالع خوب بنامند. طبیعی این بود که در این حادثه همه یا بیشتر اعضای خانواده کشته یا زخمی شوند، اما گویی دستی از غیب آمده و تمامی آنها را نجات داده است.

عکس این نیز در کتاب های تاریخی آمده است، داستان های واقعی و شگفتی که خواننده را به تعجب و تأثر اما همراه با خنده فرو می برد:

مردی از راه می گذشت، شخصی از بام فرو افتاد، از قضا درست روی سر راهگذر! گردن راهگذر شکست؛ اما مردی که از بام فرو افتاده بود صدمه جدی ندید.

این داستان دو رو دارد، برای کسی که از بام افتاده طالع سعد و شانس به حساب آورده می شود و برای راهگذر، بدشانسی یا طالع نحس.

گاه در اثر یک حادثه یا یک برخورد، زندگی یک فرد زیر و رو شده سبب پیشرفت یا بدبختی او می شود. مثلاً شخصی در سفر به طور اتفاقی با کسی روبرو می شود و همین دیدار نقطه آغاز موفقیت های بسیار و پیدا کردن شغل، شکوفا شدن زندگی و تشکیل خانواده و به دست آوردن ثروت و امکانات و... می شود.

یا مثلاً کسی که کالایی خاص تولید می کند، در اثر یک سوء تفاهم، اجناس فروخته شده اش پس داده می شود، و سپس در آستانه ورشکستگی و نگرانی و مشکلات بعدی، به دلیل نایابی و چند برابر شدن قیمت کالای انبار شده او، ناگهان سرمایه اش چند برابر می شود.

آیا این گونه رویدادها را می توان طالع سعد و نحس شمرد، یا باید همانند فلاسفه طالع سعد و نحس را موهوم دانست و منکر شد. ۳۱

واقعیت این است که در مواردی حوادث چنان پیش نمی روند که ما می خواهیم. یعنی ما را به سویی می برند که نمی خواهیم برویم. اما در نهایت متوجه می شویم که خوب آمده ایم. گاه برعکس حوادث به دلخواه و اراده ما می چرخد، کاری را با ابرام و اصرار به انجام می رسانیم، اما ناگهان متوجه می شویم که به بیراهه رفته ایم و از آنچه به صلاح ماست فاصله گرفته ایم.

علت این مطلب نیز به خوبی روشن است، پیش بینی حوادث آینده گاهی دشوار، بیشتر محال است. و از سوی دیگر در هنگام برنامه ریزی ما غالباً عناصر بسیار مهمی را فراموش می کنیم. برای همین حوادث در ظاهر به دلخواه ما می توانند به شدت به ما آسیب برسانند، یا بر عکس:

«عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم» بقره/۲۱۶

«فعیسی أن تکرهوا شیئاً و يجعل الله فیه خيراً کثیراً» نساء/۱۹

علاوه بر اینکه اراده و تلاش های ما برای انجام یک کار ثمرات طبیعی خویش را دارند، زمان، مکان و سایر عملکردهای ما نیز می تواند بر روند فعالیت های ما اثر بگذارند، از همه مهم تر، اراده ای هست که فوق همه اراده هاست:

«و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله ربّ العالمين» تکویر/۲۹

جهان بر اساس اندازه گیری معینی اداره می شود. خداوند برای هر معلول، علتی، و برای هر علتی معلولی قرار داده است. هر قدر اعتقاد و شناخت ما نسبت به این عوامل کامل تر باشد، در تدبیر زندگی و کنار آمدن با دشواری های آن موفق تر خواهیم بود. اما نگاه روزمرگی به مسائل اساسی زندگی نگاه از بالا را برای ما دشوار یا گاه ناممکن می سازد. ما حتی مسائل بسیار روشن را نادیده می گیریم، مانند اینکه فسق و فجور سبب بی برکتی مال می شود. دانسته ها و یا تلاش های ما به تنهایی تمام آنچه را که اتفاق می افتد نمی سازند، چیزهای بسیاری هستند که اراده الهی آن را رقم می زند، اما بی تردید خود ما نیز در مقدمات آن اثر گذاریم. صله رحم از چیزهایی است که عمر را دراز و قطع رحم عمر را کوتاه می کند.

تلاش های ارادی و آگاهانه، فراهم کردن زمینه های لازم، مدیریت صحیح، استفاده از منابع مالی و نیروهای انسانی، کسب مهارت های علمی و تجربی در موفقیت و پیروزی تأثیرگذار است که نباید به حساب شانس گذاشته شود. اما همان گونه که گذشت درعین حال اموری هستند که از جهان فرامادی برنامه ریزی می شوند؛ در این گونه امور، اعمال، نیت و شخصیت ما مؤثر است، اما تأثیرگذار و برنامه ریز اصلی دیگری است:

«و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله ربّ العالمين» تکویر/۲۹

درک نکردن واقعیت و افتادن در دام این باور که «هر چه بدبختی است از بخت بد من است» می تواند فرد را چنان در کام انحطاط فرو برد که نجات او ممکن نباشد. جدی گرفتن زیاد این مسأله و بدگمانی و بدباوری موجب از دست دادن فرصت ها و تیره و تار شدن فضای زندگی می شود و به تعبیر یکی از روان شناسان، «وقتی بترسیم که چیزی را از دست بدهیم، اشیایی که ما مالک آن هستیم، مالک ما می شوند...» ۳۲

۱. ولتر، فرهنگ فلسفی، به نقل: روان شناسی خرافات، ص ۱ فحه.

۲. همان، ۴.

۳. همان، ۵.

۴. همان.

۵. همان، ۶۰.

۶. همان، ۳۷. در فصل دوم این کتاب آمار و اطلاعات دیگری درباره رواج و گسترش خرافات در اروپا وجود دارد.

۷. همان، ۶۳.

۸. هدایت، صادق، فرهنگ عامیانه مردم ایران، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۸، ۲۲.
۹. روان شناسی خرافات، ۶۷.
۱۰. همان، ۷۲.
۱۱. همان، ۴.
۱۲. صادقی نژاد، میرزا ایوب، خزائن الأسرار، میراث ماندگار، قم، ۱۳۸۱.
۱۳. جرجانی، میر سید شریف، التعریفات، مصر، المطبعة الخيرية، ۱۳۰۶ق، ۶۱.
۱۴. تهانوی، محمدعلی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، لبنان، مكتبة ناشرون، ۱۹۹۶م، ۱۱۴۳/۲.
۱۵. ابن منظور، لسان العرب، ۵۱۲/۴.
۱۶. نووی، شرح صحیح مسلم، ۲۱۸-۲۱۹/۱۴.
۱۷. مسند احمد بن حنبل، ۴۰۶/۲.
۱۸. همان، ۴۲۰/۲.
۱۹. همان، ۲۵۱/۳؛ صحیح بخاری، ۱۶/۷ و ۲۷؛ سنن ابن ماجه، ۳۴/۱.
۲۰. از جمله ر.ک: عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ۱۸۰/۱۰.
۲۱. متقی هندی، کنز العمال، حدیث ۲۸۵۵۶.
۲۲. همان.
۲۳. همان، حدیث ۲۸۵۷۰.
۲۴. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ۲۶۲/۸ - ۲۶۳.
۲۵. همان.
۲۶. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ۱۸۰/۱۰.
۲۷. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ۵۸۴/۱۵، باب ۳۵.
۲۸. سجستانی، ابی داود، سنن ابی داود، ۲۳۱/۲.
۲۹. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۷۹/۱۹؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ۲۶۲/۸ و ۲۶۳ و ۵۸۴/۱۵.
۳۰. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ۱۸۰/۱۰.
۳۱. طباطبایی، محمد حسین، بدایة الحکمة، ۱۲۰؛ نهایة الحکمة، ۲۴۰.
۳۲. راشل نائومی ریمن، سخت خوب، ترجمه مهدی مجرد زاده کرمانی، مجله روان شناسی جامعه، شماره ۴ و ۵.

